

زن

در

شاهنامه

فردوسی



سناتور و کتر شمس الملوك مصاحب

بموجب روایات شاهنامه بهرام پسر یزدگرد در خریدی بصلاح دیدم و بدان وردان و دستوران و موافقت شاه برای پرورش یافتن و فرهنگ آموختن بمنذر سپرده شد پس از دوران کودکی و آموزش فرهنگ و دانش و سواری و آداب و رسوم که شاهزادگان را سزد در جوانی در طلب زن و همسر برمیآید و بمنذر میگوید :

| | |
|----------------------------|-------------------------------------|
| برامش فزاید تن را دم سرد | زاندوه باشد رخ مرد زرد |
| زن خوب رخ رامش افزای بس | رتال جان که زن باشد از درد فریاد رس |
| بزن گیرد آرام مرد جوان | اگر تاجدار است اگر پهلوان |
| همان زو بود دین یزدان پهای | جوان را به نیکی بود رهنمای ۱ |

اما اوصافی که در شاهنامه در اجاع بزنان آمده است بذکر چند مورد مبادرت میشود درباره زن گشتاسب میگوید :

خردمند و دانا و رایش بلند ۲ زنی بود گشتاسب را هوشمند

۱ - شاهنامه ج ۴ ص ۱۸۱۳

۲ - ج ۵ ص ۲۳۰۱

درباره گلشهر زن پیران ویسه میگوید :

که او بود مه بانوی پهلوان ستوده زنی بود وروش روان ۱

از قول پیران ویسه به گلشهر :

بدو گفت پیران که ای نیک زن شدستم سرافراز برانجمن ۲

دروصف مریم دختر قیصر میگوید :

یکی دخترش بود مریم بنام خردمند و با سنگ و بارای و کام

و باز جای دیگر میگوید :

همان نیز مریم زن هوشمند که بودی همیشه لبانش ببند

راجع به فرانک مادر فریدون فرماید :

خردمند نام فریدون چو دید که بر جفت او بر چنان بدرسید ۳

پیران ویسه وقتی به سیاوش پیشنهاد ازدواج با فرنگیس دختر افراسیاب را میکند و با این ابیات زیبایی او را وصف میکند :

رخش را توان کرد نسبت بماه اگر ماه دارد دوزلف سیاه

بیلا ز سروسهی برتر است زمشک سیه بر سرش افسراست ۴

و بعد از این توصیف خرد و دانش او را میستاید و میگوید :

هنرها و دانش ز دیدار بیش خرد را پرستار دارد به پیش

در مورد آفرید میفرماید :

همی گفت هر کس که این پاک زن سخنگوی و روشندل و رای زن

تو گویی که گفتارش از دفترست بدانش ز جاماسب نامی تراست ۵

و حال آنکه میدانیم جاماسب حکیم و دانشمند و وزیر نامی و خردمند کشفاسب و دردانش و حکمت و خردشهره بوده است .

۱- ج ۲ ص ۵۴۱

۲- ج ۲ ص ۵۳۶

۳- ج ۱ ص ۳۸

۴- ج ۲ ص ۵۳۷

۵- ج ۲ ص ۵۳۷

بدیهی است درباره بعضی از این زنان و اوصاف آنان و مقامی که در داستانهای شاهنامه و در اجتماع یا سیاست زمان خود داشته‌اند پس از این بتفصیل سخن خواهیم راند .

وقتی فریدون جندل یکی از سران سپاه خود را برای خواستگاری سه دختر پادشاه یمن برای سه پسر خود میفرستد پادشاه یمن از اینکه سه دختری را که از دار و دره نیک و بد آنهاز او بودند از خود دور کند در غم و اندوه فرو میرود .

| | |
|-------------------------|--------------------------------|
| بدل گشت گر پیش بالین من | نبیند سه ماه این جهان بین من |
| مراد و روشن شود تیره شب | نباید گشادن بیاسخ دول |
| گشاده بریشان بود راز من | بهر نیک و بد بوده انباز من (۱) |

یکی دیگر از اوصاف بسیار پسندیده و مطبوع که دختران و زنان در شاهنامه اعم از زنان و دختران بالاترین طبقات تا طبقات متوسط و طبقات معمولی بآن متصفند و بمنزله زیب و پیرایه و مکمل فضیلت و اصالت و نجابت و زیبایی و دلربایی آنان محسوب و منظور شده شرم و حجب است همچنانکه در شاهنامه پادشاهان را بدوام و طول سلطنت و افزایش جاه و جلال و عظمت دعا میکنند و ثنا میگویند دختران و زنان را بشرم و آرزم میستایند و ثنا میگویند چنانکه رودابه دختر پادشاه مهرباب را با این گفتار دعا میکند :

سیه زر گسالت پر از شرم باد
رخانت همیشه پر آرزم باد (۲)

و درباره دختران پادشاه یمن میگوید :

سه دختر فرایش سه تاجور
رخان شان پر از خوی ز شرم پدر

سوی خانه رفتند بانا ز شرم
پر از نیک رخ لب پر آواز نرم (۳)

و ماهیار گوهر فروش در راهنمایی دختر که او را بیهرام گور بزنی داده بدون اینکه داماد خود را بشناسد بدختر میگوید :

۱- ج ۵ ص ۲۳۰

۲- ج ۲ ص ۶۲

۳- ج ۱ ص ۱۳۹

چوپرسدت باوی سخن نرم گوی سخنها با زرم و باشرم گوی (۱)
 وحق هم همین است زیرا مراد از همه فضایل و کمالات و حقوق برای
 زن این است که آنچه از صفات و مزایا و خصایص و اوصاف حمیده برای اوست
 نگه دارد و تقویت کند و بهیچ عذر و بهانه‌ای فروگذار نکند و این صفت مطبوع
 نه تنها در شاهنامه برای زنان زیبا و دلنشین و لازم شمرده شده بلکه به تمام
 در ادبیات فارسی این فکر بوضوح دیده میشود .

نظامی در خسرو و شیرین که از شاهکارهای ادبیات فارسی است در بزم
 دل انگیزی که از خسرو و ندیم های او و شیرین و ندیمه‌هایش میسازد از قول
 هر یک سرودی دلنشین و زیبا میسراید و نوبت سخن گفتن که به شیرین میرسد
 چنین میسراید :

سخن چون بر لب شیرین گذر کرد هوا پر مشک و صحرا پر شکر کرد
 ز شرم اندر زمین میدید و می گفت که دل بی عشق بود و یاری جفت (۲)
 اینک از این اوصاف کلی که بگذریم بطبقات مختلف زنان در شاهنامه
 و اوصاف و شخصیت و مقام آنان در مملکت داری، در سیاست، در سفارت و رسالت
 و در تدابیر امور و در آیین بزم و فنون رزم و آیین مهر و وفا و صفا و وفاداری
 و عشق و فداکاری در راه عشق بنگریم. بدیهی است مهر و محبت و وظیفه مادری
 و همسر که نخستین فضیلت زن و بزرگترین وظیفه اوست همه جا ملحوظ و
 منظور است .

نخستین زنی که در شاهنامه بر تخت سلطنت نشسته است همسای دختر
 بهمن است که در شاهنامه راجع باو و رسوم مملکتداری او و رعایت عدل و داد
 او داد سخن داده شده است :

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| همای آمد و تاج بر سر نهاد | یکی رای و آیین دیگر نهاد |
| سپه را همه سر بر سر بار داد | در گنج بگشاد و دینار داد |
| برای و بداد از پدر در گذشت | همه گیتی از دادش آباد گشت |
| نخستین که دهیم بر سر نهاد | جهانرا بداد و دهش مژده داد |
| بگیتی جز از داد و خوبی نخواست | جهانرا سر اسر همی داشت راست |

جهانی شده ایمن از داداوی بگیتی نبودی جز از یاداوی (۱)
و این ملکه است که نمایی در غرراخبار ملوک الفرس و سیرهم درباره او
گفته است :

« بزرگترین ملکه‌های دنیا و برترین آنها از حیث شأن و مقام بود (۲) »
سپس در شاهنامه از پوران دخت یاد شده است که اگر چه هر يك مدتی
کوتاه سلطنت کردند ولی از آیین و رسوم مملکتداری و طریق عدل و داد و
سیاست کشور داری بهره‌ها داشتند .

در تاریخ بلغمی راجع به پوران دخت و آیین مملکتداری و رسم و روش
سنوده او تدبیرش در برقراری صلح با رومیان شرح جامعی آمده است و از
قول او یعنی پوران دخت نقل کرده که « چون پادشاه دادگر بود ملك بتواند
داشتن اگر مرد بوداگر زن (۳) و سپس گوید: و عدل و داد بگسترانید چنانکه
بهیچ روزگار ندیده بودند (۴) »
فردوسی فرماید :

چنین گفت پس دخت پوران که من نخواهم پسراکندن انجمن
کسی را که درویش باشد ز گنج توانگر کنم تا نماند برنج
مبادا بگیتی کسی مستمند که از درد او بر من آید گزند (۵)
ولی در دوران سلطنت او چنانکه گفتیم دیری نپایید و پس از شش ماه
سلطنت بیمار شد و بمرد .

بیک هفته بیمار بود و بمرد
و در باره آرزیدخت که پس از او دوران کوتاهی سلطنت کرد
شاهنامه گوید :

بزرگان براو آفرین خواندند بران تخت گوهر برافشانند

۱ - ج ۳ ص ۱۵۴۴

۲ - چاپ پاریس ص ۳۹۰

۳ - ۱۱۹۹ - ۴ - ص ۱۲۰۰ - ۵ - ج ۵ ص ۲۵۵۱

۶ - ج ۵ ص ۲۵۵۲

همه شهر ایران از او شادمان نماند اندر ایران یکی بدگمان
 زترك و زروم و زهندو زچین مر او را بدی هدیه و آفرین (۱)
 دختران جوان در شاهنامه با رأی و تدبیر و شهامت و آزادی در
 انتخاب همسر خود اقدام میکنند و نمونه یکی از این دختران باشهامت رودابه
 است که از شنیدن اوصاف دلیری و شجاعت و هنرهای زال نادیده باو دل
 می بندد و شگفت این است که زال نیز قبلا نادیده و فقط از شنیدن اوصاف
 رودابه باو دل بسته است نهایت دل بستگی زال بزینائی رودابه است زیرا پس
 از بازگشتن سهراب پادشاه کابل از دیدن زال وقتی زال از برزندگی سهراب
 تمجید میکند نامداری از میان مهان میگوید :

پس پرده او یکی دختر است که رویش زخورشید روشن تراست
 و پس از اوصاف زیاد دیگر میگوید :

اگر ماه جوئی همه روی اوست و گر مشک بویی همه موی اوست
 بهشتیست سرتاسر آراسته پر آرایش و رامش و خواسته
 چو بشنید زال این سخنها ازوی بجنبید مهرش بر آن ماهروی (۲)
 ولی در کاخ مهراب گفتگو بنوهی دیگر است و وقتی سیندخت همسر
 مهراب و مادر رودابه راجع بز زال از مهراب پرسش میکند سهراب وصف
 دلیری و شجاعت و هنرهای زال را میکند و از جمله میگوید:

بگیتی در از پهلوانان گسرد پس زال زرکس نیسارد سپرد
 دل شیر نر دارد و زور پیل دودستش بگردار دریای نیل (۳)
 و رودابه از شنیدن اوصاف پهلوانی و هنرهای گوناگون زال باو دل
 می بندد و زمانی با کنیزکان خود در این باره سخن میگوید و آنان ویرا
 بخاطر اینکه مهر زال سپید مویرا بدل گرفته سرزنش میکنند و قدر و مرتبت
 او را بیادش میآورند که :

ترا با چنین روی و بالای و موی ز چرخ چهارم خور آیدت شوی (۱)
 رودابه دل آزرده و خشمگین پاسخ میدهد :

برو مهر بانم نه بر روی و موی بسوی هنر گشتمش مهرجوی (۲)
 در این مورد و در تأیید اینکه دختران در انتخاب همسر تاحدی آزادی
 داشتند مثالی واضح و آشکار داریم از کتاب اوستا از گاتها سرود حضرت
 زرتشت وقتی می خواهد کوچکترین دختر خود را بزنی به جاماسب دهد
 میگوید :

« اینک توای پور و چیست از پشت هیچنسب و دودمان سپنتمان ای جوان-
 ترین دختر زرتشت او (زرتشت) با منش پاک و راستی و مژدا از برای تو
 (جاماسب را) که یاور دینداران است برگزید اکنون برو با خودت مشورت
 کن با اندیشه پاک مقدس ترین اعمال پارسایی را بجای آور » (۳)

تأیید دیگری که در این مطلب داریم در کتاب زن در حقوق ساسانی از
 بار تلمه خاورشناس معروف است که میگوید : « دختر میتواندست به پدر یا قیم
 خود اظهار دارد که از قبول ازدواج پشیمندی او خودداری خواهد کرد و
 پدر نیز ناگزیر از قبول سخن وی میگردد . بدین ترتیب پدر مجاز نبوده
 است که دختر خود را با ازدواج مجبور کند و یا حتی هنگام اجتناب دختر خود
 از ازدواج نمی توانسته است او را از ارث محروم سازد و یا بوسیله دیگری
 او را کیفر دهد » (۴)

در شاهنامه در داستان بهرام گور و گوهر فروش می بینیم که وقتی بهرام
 گور بدختر هنرمند گوهر فروش دل میبندد و او را خواستار میشود ماهیار گوهر-
 فروش نظر ورآی دختر را می خواهد و با او میگوید :

۱- ج ۱ ص ۱۳۸

۲- ج ۱ ص ۱۳۸

۳- گاتها ، یسنا ۵۳ صفحه ۱۴۳

۴- زن در حقوق ساسانی ترجمه دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی ص ۲۰

نگه کن بدوتا پسند آیدت بر او شوی سودمند آیدت (۱)

اینک چند کلمه دربارهٔ زنان و مادران مدبر و کاردان که نمونه‌های از عقل و تدبیر و درایت و کیاست اند میگویم :

سیندخت همسر مهرباب و مادر رودابه نمونه‌ای از اینگونه بانوان است همیشه مهرباب پدر رودابه از آشنایی بین زال و رودابه آگاه میشود از بیم شاهنشاه ایران و از این که مبادا پادشاهی و خانمانش بر سر این عشق و خشم پادشاه ایران از بین برود دیوانه‌وار قصد جان رودابه را میکند ولی در همه این احوال سیندخت چون همسری مهرباب و کار آزموده و مادری فداکار کارها را با عقل و تدبیر کفایت میکند و نخست بر سالت و سفارت نزد سام که بهرمان شاه ایران برای جنگ با مهرباب آمده است میرود و پیمان صلح و دوستی با او میبندد و پس از اینکه کارها بصلاح راست میآید مهرباب شاد و خندان رأی و تدبیر سیندخت را میستاید:

چو مهرباب شد شاد و روشن روان

لبش گشت خندان و دل شادمان

گران مایه سیندخت را پیش خواند

بسی چرب گفتار با او برانسد

بدو گفت کای جفت فرخنده رای

ببفرخت از رایت این تیره جای

بشاخی زدی دست کاندز زمین

برو شهر باران کنند آفرین

چنان هم کجا ساختی از نخست

بیاید مر این را سرانجام جست (۲)

بد نیست به فرانک مادر فریدون نیز اشارتی کنیم. پس از آن که آبشین پدر

فریدون بدست و رضحاك كشته میشود و رضحاك همه جادرجسته جوی فریدون است که

او را نیز هلاک کند زیرا موبدان در تمبیر خوابش باو گفته بودند مرگش بدست فریدون خواهد بود فرانک مادر فریدون با تدبیرها و کوششهای زاید... الوصفی فریدون را از چنگ آن ازدها بدر میبرد.

خردمند مام فریدون چو دید که برجفت او بر چنان بدرسید
زنی بود آرایش روزگسار درختی کزو فرشاهی بیار
فرانک بدش نام وفر خنده بود بهر فریدون دل آکنده بود (۱)

نخست فرزند را به نگهبان مرغزار میفرستد و سپس او را بالبرز کوه بدست مرددینی میسپارد و از چنان معرکه پریمی جان فریدون را میرهاند تا فریدون بشمر میرسد و ضحاک را از تخت ظلم و بیدادگری سرنگون می کند و اساس سلطنتی پرشکوه و افتخار را مینهد.

در شاهنامه مواردی که زنان امور مهم را کفایت کرده و بالاخص آتش فتنه و فساد را با آب رأی و تدبیر و پند و اندرز خاموش کرده اند زیاد است گذشته از مورد سیندخت که ذکر کردیم مریم همسر خسرو و پوزی یکی از این بانوان کاردان است.

میدانیم که خسرو و پوزی پس از شکست اول از بهرام چوبینه بنزد قیصر روم می رود و قیصر دختر خود مریم را بزنی باومی دهد و با ساز و سلیح نبرد او را روانه میکند که ملک از بهرام چوبینه بازستاند بعلاوه قیصر چهارتن از فیلسوفان رومی و نیاطوس برادر خود را نیز همراه مریم روانه کرد و پندها و اندرزهای لازم بآنان بداد.

وزان فیلسوفان رومی چهار خردمند و با دانش و نامدار
بدیشان بگفت آنچه بایست گفت

همان نیز با مریم اندر نهفت (۲)

نیاطوس جنگی برادرش بود بدان جنگ سالار لشکرش بود

بدو گفت مریم بخون خویش تست

بران بر نهادم که هم کیش تست (۱)

ولی وقتی بین نیاطوس و بندوی بر سر آداب مذهبی ایرانیان و رومیان اختلاف شدید پیش می‌آید و چیزی نمانده که آتش جنگ و نزاع شعله‌ور شود مریم میانجی می‌شود و بارای و تدبیر و بند و اندرز آتش نزاع را فرو می‌نشاند و صلح و صفا جایگزین آن می‌کند.

همان نیز مریم زن هوشمند که بودی همیشه ایانش به بند (۲)
نیاطوس را پند و اندرز بسزایم دهد و او را بصلح و آشتی میخواند و نیاطوس نیز پند او را می‌پذیرد.

ز مریم نیاطوس پذیرفت پند نیامدش گفتار او ناپسند (۳)
در حالیکه قیصر علاوه بر نیاطوس فیلسوفان رومی را نیز برای تدبیر کارها در معیت مریم فرستاده بود ولی وقتی مشکلی پیش می‌آید گره کار برای و تدبیر مریم گشوده می‌شود.

اینک نگاهی بدختران طبقات معه ولی در شاهنامه می‌کنیم.
بنظیر ایندختران مانند دختران آسیابان، دختران برزین دهقان، دختر
گوهر فروش و غیره در شاهنامه مخصوصاً در دوران بهرام گور زیاد بر می‌خوریم؛
این دختران همه بر ازنده، شاد و با نشاط، چامه‌گو، خوش آواز، چنگ زن و
خلاصه آراسته به هنرهای زیاد و شادی بخش پدر و مادر و نور دیده و عزیزان
آنها بودند. از جمله وقتی بهرام گور نوبتی از شکار بر میگردد و بدختران
آسیابان بر می‌خورد که بر درده جشن ساخته و آتش افروخته و در انتظار
بازگشت پدر بر آمشگری پرداخته بودند:

وزان روی آتش همه دختران یکی جشنگه ساخته بر کران
ز گل هر یکی بر سرش افسری نشسته بهر جای رامشگری
همه چامه رزم خسرو زدند همی هر زمان چامه نوزدند (۴)

بار دیگر بهرام گور در پی مرغ شکاری خود که از او گریخته بود می‌رود
و بیاغ برزین دهقان فرود می‌آید و در میان گلستان برزین دهقان را می‌بیند
که بر لب آبگیر نشسته و

سه دختر بر او نشسته چو عاج
برخ چون بهار و بی‌بالا بلند
بسر بر نهاده ز پیروزه تاج
و در پاسخ سنوال شاهنشاه می‌گوید :

چنین دان که این دختران منند
سپس بدختران اشارت می‌کند که هنرنامه‌ی کنند :

بدان چاهم زن گفت کای ماهروی
یکان چاهم و چنگک بر ساختند
بپرداز دل چاهم شاد گوی
دگر باره وقتی است که بهرام از شنیدن وصف دختر گوهر فروش
بدیدن او می‌رود و می‌گوید :

من ای در با آواز چنگک آمدم
بدو میزبان گفت کاین دخترم
همومی کسارست و هم چنگک زن
سپس بدختر می‌گوید چنگک زند و چاهم سراید :

بدو گفت بنشین و بردار چنگک
زن چنگک زن چنگک در بر گرفت
یکی چاهم باید مرا بیدرنک
و برای پدر و میهمان جدا گانه چاهم می‌سراید :

در شاهنامه زنان در مهر و محبت نسبت بفرزند بدان پایه اند که مانند

۱-۲ ج ۵ ص ۱۸۷۹

۱-۲ ج ۵ ص ۱۸۷۷

۱-۳ ج ۴ ص ۱۸۸۶

۱-۳ ج ۵ ص ۱۸۷۹

۱-۴ ج ۲ ص ۱۸۸۶

جریره مادر فرود پس از آگاهی از مرگ فرزند بر بالین پسر خود را هلاک میکند و تهمنه مادر سهراب پس از مرگ فرزند از فرط غم و اندوه بیش از یکسال زیست نمی‌کند و مویه وزاری تهمنه بر مرگ سهراب یکی از مؤثرترین قسمت های شاهنامه است .

در شاهنامه زنان نمونه و مظهر وفاداری، ثبات، عزم و پایداری در مهر و محبت و وفاداری و فداکاری هستند که بهترین نمونه آنان منیژه و بیژن است. داستان منیژه و بیژن معروف تر از آنست که در اینجا ذکر می‌شود. داستان رودلی از لحاظ نمایاندن صفات پایداری و ثبات و وفاداری و آزادگی منیژه درباره آن بحث میشود.

گر گین میلاد از راه بدخواهی و کج نهادی بیژن گویو سردار جوان و دلیر ایرانی را بیزم منیژه دختر افراسیاب پادشاه توران میکشاند و مهری سخت از دو جانب پدید می‌آید پس از اینکه این راز بر افراسیاب فاش میشود قصد قتل بیژن را میکند ولی بشفاعت پیران ویسه سردار تورانی از قتل بیژن درمیگذرد و امر میکند او را در جاهی تاریک به غل و زنجیر کشند و سنگه آکوان دیورا بر سر چاه نهند و منیژه را نیز بتخفیف و خواری از کاخ شاهی بیرون برانند و بگریوز فرمان میدهد :

برهنه کشانس ببر تا بچاه
بهارش تویی غمگسارش تو باش
که در چاه بین آنکه دیدی بگام
درین تنگه زندان زوارش تو باش (۱)

گریوز دستور افراسیاب را عمل میکند.

| | |
|---------------------------|--------------------------------|
| منیژه بیامد بیک چادر را | برهنه دوپای و گشاده سرا |
| غریوان جمی گشت بر گرد دشت | چو یک روز و یک شب بر آن برگذشت |
| بیامد خروشان بنزدیک چاه | یکی دست را اندرو کرد راه |
| چو از کوه خورشید سر برزدی | منیژه زهر در همی فان چدی |
| همی گرد کردی بروز دراز | بسورخ چاه آوریدی فسراز |
| به بیژن سپردی و بگریستی | بدین شور بختی همی زیستی (۲) |

(قسمت آخر این مقاله را در شماره بعد مطالعه فرمایید)